بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 14/07/94

جلسه 1199

دو مطلب از بحث گذشته باقی مانده عرض کنم بعد وارد بحث اتجاه رابع بشویم:

**مطلب اول:** این هست که ما در تقاریب ثلاثه برای اتجاه و تخریج ثالث تقریب آقای سیستانی را ذکر کردیم و در کنار تقریب مرحوم محقق عراقی و بحوث و تقریب منتقی الاصول گذاشتیم، ولی تقریب آقای سیستانی یک مقدار فرق می کند با تقریب دیگران.

تقریب محقق عراقی و بحوث و منتقی الاصول این است که لاضرر نفی حقیقی ضرر هست از عالم تکوین، إخبار می دهد از انتفاء ضرر در خارج، منتها ضرری که خبر می دهند از انتفاء آن در خارج ضرری است که شارع بما هو شارع می تواند آن را رفع بکند.

اما آقای سیستانی در کلمات مختلفی که از ایشان نقل شده در ص 182 و 230 و 263 کتاب لاضرر مفاد کلامشان این است که لاضرر نفی ادعائی است نه نفی حقیقی، می گویند مراد استعمالی نفی وجود ضرر هست در خارج، و لکن این جمله لاضرر استعمال شده کنایةً از اینکه شارع راه های تحقق ضرر را در شرع خودش بسته، شارع وقتی راه های تحقق ضرر را در شرع خودش می بندد مثلا اضرار به غیر را حرام می کند و حکم هایی که مستلزم ضرر هست را بر می دارد صحیح است که ادعا کند که ضرری در کار نیست، این ادعاء است نه إخبار حقیقی، مثل این می ماند که یک دولتی که با قوانین مختلف کاری کرده که اگر آن قوانین اجرا بشود دزدی در مملکتش رخ نمی دهد، همین مصحح این ادعا هست که بگوید در کشور ما دزدی نیست، این إخبار حقیقی نیست از انتفاء سرقت در مملکت، این ادعاء و نفی ادعائی وجود سرقت هست در مملکت، مصحح این ادعاء وجود قوانینی است که بازدارنده از سرقت هست و یا مجازات سارقین را به دنبال دارد، لاضرر هم همین است، ولو مدلول استعمالیش نفی وجود ضرر هست در خارج، اما مراد جدی نفی وجود ضرر در خارج نیست، این نفی نفی ادعائی است و مصحح این ادعاء عبارت از این است که وقتی شارع حکمی که مستلزم هست را برداشت و ضرر زدن مردم به یکدیگر را هم تحریم کرد صحیح است ادعاء بکند که در کشور ما و در مملکت ما زیان وجود ندارد.

این راجع به این مطلب که ما به نظرمان نتیجه عملیه اش با تقریب محقق عراقی و بحوث و منتقی الاصول فرق نمی کند که آنها می گفتند إخبار است و نفی حقیقی است نسبت به وجود ضرر در عالم خارج منتها ضرر مقید یعنی ضرری که یمکن للشارع ردعه، طبق بیان آقای سیستانی ضرر مقید نیست، ادعاء می کند مولا که هیچ ضرری در عالم تکوین نیست نه اینکه ضرری که مرتبط به شارع باشد نیست، نخیر نفی ادعائی می کند وجود ضرر را در خارج مطلقا، منتها مصحح این ادعاء این است که تحریم کرده است اضرار را و احکامی که مستتبع ضرر هست را رفع کرده است.

{سؤال؟ این ادعاء چه اثری دارد؟ جواب: اثرش همین است که کشف می کند که حکمی که مستتبع ضرر باشد نداریم و اضرار به غیر هم حرام است}.

این اتجاه ثالث چه قائل بشویم به اینکه نفی حقیقیِ ضرر هست در خارج منتها ضرر مقید یعنی ضرری که ناشی است از شارع، و یا بگوئیم نفی ادعائی ضرر هست ممکن است یک ثمره ای داشته باشد که نفی حکم ضرری یا نفی موضوع ضرری که اتجاه اول و ثانی بود آن ثمره را نداشته باشد، و آن این است که اگر یک حکمی بأصله ضرری بود مثل وجوب حج که از نظر آقایان اصل وجوب حج مستلزم ضرر و پول خرج کردن است، نمی شود حج برویم و پول خرج نکنیم، وجوب حج مستلزم ضرر مالی است، اما گاهی این وجوب حج مستلزم ضرر مالی بیشتر هست، مثلا اتفاقا این آقا وقت پروازش دیر شده زمانی مستطیع شده که باید دوبرابر پول بلیط هواپیما بدهد و از یک راه هایی برود حج که خرجش دوبرابر خرج متعارف هست، اختلاف است که آیا لاضرر وجوب حج را بر این مکلف بر می دارد چون مستلزم ضرری است زائد بر ضرر در اصل طبیعت حج، یا نه وجوب حج ضرری است و دلیل وجوب حج مخصص عموم لاضرر هست؟

مرحوم آقای حکیم قدس سره نظرشان این بود که می گفتند لاضرر یک دلیل عامی است و تخصیص خورده است به دلیل وجوب حج بر مستطیع، و اطلاق دلیل خاص محکَّم است، اطلاق دلیل خاص می گوید حج ولو وجوبش ضرری است اما بر مستطیع واجب است.

مرحوم آقای خوئی نظرشان این است که نه! ضرر انحلالی است، آن ضرر متعارف در حج که لاضرر نفی می کند آن را این تخصیص خورده به دلیل وجوب حج، اما آن ضرر مازاد بر متعارف او که دلیل خاص بر تحمل آن ضرر مازاد بر متعارف قائم نشده، لاضرر حاکم هست بر آن ضرر مازاد بر متعارف و می گوید لاضررَ، دلیل لاضرر می شود حاکم بر اطلاق دلیل وجوب حج که اقتضاء می کند دلیل وجوب حج به اطلاقش تحقق آن ضرر مازاد بر متعارف را، لاضرر به عمومش می گوید که ما هیچ ضرری که ناشی از حکم شرعی باشد نداریم، آن ضرر مازاد بر متعارف در حج هم مشمول دلیل لاضرر هست، آنی که اصل خطاب وجوب حج آن را اقتضاء کرد آن ضرر به مقدار متعارف بود، اما ضرر مازاد بر متعارف محکوم دلیل لاضرر هست.

پس فرقشان این شد که آقای حکیم می گفت دلیل وجوب حج به اطلاقش می گوید حج ولو ضرری است اما واجب است، اطلاق دارد، اطلاق دلیل خاص مقدم بر عموم عام است، اطلاق دلیل خاص اقتضاء می کند حج واجب باشد ولو مستلزم ضرر مازاد بر متعارف باشد و اطلاق دلیل خاص بر عموم عام که لاضرر هست مقدم می شود، اما به نظر مرحوم آقای خوئی لاضرر بر آن ضرر مازاد بر متعارف حاکم است و او را نفی می کند.

بنا بر این اتجاه و تخریج سوم بیان این فرمایش آقای خوئی روشن است، چون می گوید لاضرر انحلالی است نسبت به ضررها و می گوید هیچ ضرری که ناشی از حکم شارع باشد ما نداریم، دلیل وجوب حج ضرر متعارف در حج را گفت داریم، شد مخصص، اما دلیل لاضرر که ضرر مازاد بر متعارف در حج را می گوید نداریم و نسبت به آن مرتبه از ضرر انحلال دارد خوب نسبت به آن مرتبه زائد از ضرر متعارف این دلیل حاکم است و حاکم هست حتی بر اطلاق وجوب حج، دلیل وجوب حج اقتضاء می کند که ضرر به مقدار متعارف در حج داریم، و ضرر مازاد بر مقدار متعارف در حج را هم اطلاق وجوب حج می گوید داریم، لاضرر می آید می گوید که ما هیچ ضرری که ناشی از حکم شارع باشد نداریم، انحلال دارد نسبت به آن ضرر مازاد بر متعارف در حج، وقتی انحلال داشت حاکم می شود بر اطلاق دلیل وجوب حج، اما نسبت به ضرر متعارف معقول نیست حکومت چون الغاء می شود اصل دلیل وجوب حج، و الغاء اصل خطاب وجوب حج معقول نیست، ولذا نسبت به ضرر متعارف در حج نمی تواند لاضرر حکومت داشته باشد، اما نسبت به آن ضرر های مازاد بر متعارف چرا نتواند حکومت داشته باشد.

اما اگر خطاب لاضرر بگوید ما حکم ضرری نداریم، خوب خطاب وجوب حج می گوید وجوب حج ولو حکم ضرری است داریم، نسبت به مراتب ضرر که انحلال ندارد که، چون هر دو ناظر به حکمند، لاضرر می گوید حکمی که مستلزم ضرر است نداریم خطاب وجوب حج می گوید وجوب حج استثناءا ولو ضرری است در دین اسلام وجود دارد، می شود خطاب مخصص نسبت به لاضرر، و اطلاق خطاب مخصص مقدم است بر عموم عام، ولذا نتیجه اش می شود مسلک مرحوم آقای حکیم که می گفت اطلاق خطاب وجوب حج اطلاق خطاب خاص است، اطلاق خطاب خاص بر عموم عام مقدم است، لاضرر می گوید ما حکمی که مستلزم ضرر باشد نداریم و خطاب وجوب حج می گوید وجوب حجی که مستلزم ضرر است ما داریم، می شود خاص و عام و خطاب خاص مقدم است بر عام.

اما اگر لاضرر بخواهد خود ضررها را نفی کند، می گوید ضرر در دین نیست و ضرر ناشی از دین نداریم، خوب این انحلال دارد، ضرر متعارف در حج و ضرر زائد بر متعارف در حج، اینها دو فرد از ضرر هستند، یک فرد از ضرر که ضرر متعارف در حج است اگر بخواهیم بگوئیم او هم منتفی است خلاف اصل دلیل وجوب حج است ولی لاضرر نسبت به نفی آن مرتبه شدیده از ضرر که اتفاقا در حج پیش آمد حاکم است یعنی خبر می دهد و إخبار می کند از انتفاء آن ضرر شدید که زائد بر مقدار متعارف در حج است و هیچ مشکلی ندارد که حاکم باشد بر آن ادله ای که مستتبع ضررند، و فرض این است که اصل خطاب وجوب حج که مستتبع این ضرر بمرتبته الشدیدة نیست، این نکته ای است که ممکن است گفته شود در فرق بین این اتجاه و تخریج ثالث با اتجاه اول و دوم.

**اقول:** به نظر ما این نکته قابل جواب است ولو این نکته را هم به این شکل ما ندیدیم مطرح کنند اما بالاخره این اختلاف بین اعلام وجود دارد که آیا لاضرر جائی که اصل حکم ضرری است ولی در اتفاقا در یک مورد مستلزم ضرر اشد بود حاکم هست بر ضرر اشد و نفی می کند آن ضرر اشد را یا نفی نمی کند، این نکته ای که ما عرض کردیم ممکن است جواب داده بشود:

جواب این است که ما چه بگوئیم لاضرر مفادش نفی حکم ضرری است و چه مفادش نفی خود ضررها هست، در هر دو صورت انحلالی است، چه فرق می کند، وجوب حج هم انحلالی است، ضرر هم که معلول وجوب حج است او هم انحلالی است، چه جور ضرر شما می گوئید انحلالی است چه ضرر متعارف و چه ضرر مازاد بر متعارف، وجوب حج هم انحلالی است، وجوب حج در جائی که ضرر متعارف دارد و وجوب حج در جائی که ضرر مازاد بر متعارف دارد، این ها دو وجوب حج هستند، همانطوری که می گوئید دو ضرر است ضرر متعارف و ضرر مازاد بر متعارف، وجوب حج هم دو تا وجوب حج است، وجوب حج در جائی که مستلزم ضرر ما زاد بر متعارف نیست، وجوب حج در جائی که مستلزم ضرر مازاد بر متعارف است، این دو وجوب حج است، چه فرق می کند با هم، پس بحث را نباید به اینجا مربوط کنیم که آیا مفاد لاضرر نفی ضرر است و بعد بگوئیم ضرر انحلالی است، و یا مفاد لاضرر نفی وجوب ضرری است، و بعد بگوئیم دلیل وجوب حج که ضرری است مخصص لاضرر است و اطلاق خاص مقدم بر عموم عام است، این بحث را نباید مربوط کنیم به این جهت.

ولذا یک بیان مشترکی باید بر این اقامه بشود که آیا لاضرر حاکم هست حتی بر آن خطابی که اصلش ضرری است و لکن اگر یک جا مستلزم ضرر اشد بود بر این هم حاکم است به لحاظ این ضرر اشد یا به لحاظ این حکم مستلزم ضرر اشد؟ و یا حاکم نیست بلکه این خطاب حج مخصص لاضرر است و اطلاق خاص مقدم بر عموم عام هست؟

به نظر ما فرمایش آقای حکیم اوجه است که می گوید وقتی دلیل وجوب حج بأصله ضرری است دیگر نمی تواند لاضرر حاکم باشد بر خطاب وجوب حج، اینکه بیائیم بگوئیم حاکم است بر آن مرتبه شدیده از ضرر یا بر آن وجوبی که مستلزم مرتبه شدیده از ضرر است این خلاف قاعده ای است که در اصول قبول کردند که اطلاق خاص مقدم است بر عموم عام، این نکته را توجه داشته باشید.

{سؤال و جواب: ما می گوئیم این که ابتداء عرض کردیم که اگر لاضرر ناظر باشد به نفی ضررها این انحلالی است، این ضرر متعارف در حج قابل رفع با لاضرر نیست، چون مدلول اصل خطاب حج است، ولی آن ضرر ما زاد بر مقدار متعارف که اتفاقا من امسال باید خرج بیشتری بکنم برای رفتن به حج، نسبت به او لاضرر نفی می کند ترتب ضرر ما زاد بر متعارف را، ما این طور توجیه کردیم دیگر، گفتیم بله اگر بیائید بگوئید لاضرر نفی حکم ضرری می کند که اتجاه اول بود، دلیل لاضرر که گفت لاحکم یستلزم الضرر، خطاب وجوب حج می گوید الا وجوب الحج فانه حکم یستلزم منه الضرر، و اطلاق این خطاب خاص مقدم است بر عموم عام و باید به اطلاق خطاب خاص عمل کنیم، این طور توجیه کردیم، که این خطاب وجوب حج اطلاق دارد چه مستلزم ضرر متعارف باشد و چه مستلزم ضرر مازاد بر متعارف باشد، این را به عنوان یک نکته ای مطرح کردیم ولی در عین حال می گوئیم این نکته درست نیست، بحث در این نیست که اگر لاضرر نفی ضرر بکند انحلالی است نسبت به مراتب ضرر، خوب همین بیان در نفی حکم ضرری هم می آید، که اگر لاضرر نفی حکم ضرری بکند حکم ضرری هم انحلالی است، و وجوب حجی که مستلزم ضرر متعارف است غیر از وجوب حجی است که مستلزم ضرر مازاد بر متعارف است، آن هم انحلالی است، پس اینکه فارق نشد}.

پس باید بحث در جائی دیگر بشود که آیا لاضرر نسبت به ضررهای مازاد بر متعارف در مواردی که اصل یک تکلیف ضرری است نسبت به ضرر ما زاد بر متعارف آن حاکم است یا حاکم نیست، واقعا اشکال آقای حکیم اشکال قویی است که می گوید وقتی که دلیل وجوب حج بأصله ضرری است خوب این لاضرر عامی می شود که تخصیص خورده است به خطاب وجوب حج، چه فرق می کند خطاب لاضرر لاحکم ضرری باشد یا لاضرر ناشئ من الشرع باشد، هر دو انحلالی است، و خطاب وجوب حج می شود خطاب خاص، لاضرر ناشیء من الحج یا لاوجوب یستلزم الضرر این یک عمومی است که دلیل وجوب حج مخصص آن است، می گوید الا الحج فانه واجبٌ مستلزمٌ للضرر، واطلاق دلیل خاص بر عموم عام مقدم است.

این که ما در دفاع از آقای خوئی بگوئیم که چه اشکال دارد دلیل حاکم بر اطلاق مخصصش هم حاکم است، نه فقط بر سائر خطابات که نسبتشان عموم من وجه است حاکم است، نه فقط لاضرر بر وجوب وضوء حاکم است که نسبتش با لاضرر عموم من وجه است، گاهی وضوء ضرری است وگاهی ضرری نیست، بلکه حتی بر آن خطاب هائی که مخصص لاضرر هستند بر آنها هم حاکم است الا به مقداری که از حکومتش الغاء دلیل تکلیف لازم بیاید، لاضرر چرا حاکم نباشد بر خطاب وجوب حج؟ بله بخواهد اصل حج را نفی کند این الغاء دلیل وجوب حج است این نمی شود، اما این مقدار از حکومت لاضرر که مستلزم الغاء دلیل خاص نیست بلکه مستلزم تقیید اطلاق است در دلیل خاص، بگوئیم این حکومت مشکلی ندارد.

این توجیه برای کلام آقای خوئی به نظر ما عرفی نیست، وقتی ما یک دلیلی داشتیم ولو دلیل حاکم اما این دلیل حاکم مخصص داشت، دلیل حاکم بر عام من وجه حاکم است، اما اگر این دلیل حاکم مخصصی داشت خوب این مخصص دارد تخصیص این دلیل حاکم را و اطلاق دلیل خاص مقدم است بر عموم عام، این چه وجهی دارد که ما بگوئیم اطلاق دلیل لاضرر حاکم است بر اطلاق مخصصش، مخصص وقتی بود یعنی مخصص این عام است و عموم عام را نسبت به این سلب می کند، اطلاق دلیل خاص می گوید حج ضرری است و واجب است مطلقا چه مستلزم ضرر متعارف باشد چه مستلزم ضرر مازاد بر متعارف باشد.

{جواب و سؤال: کلام در این است که شما یک دلیل حاکم دارید مثلا دلیل لاحرج، اگر جهاد حرجی بود، دلیل وجوب جهاد مخصص دلیل لاحرج است، حالا اگر جهاد من مستلزم حرج اشدّی بود، ما جعل علیکم فی الدین من حرج تخصیص خورده است الا الجهاد فانه حرجٌ واجب، ظاهر دلیل این است، اما شما بگوئید نه، لاحرج اطلاق دلیل وجوب جهاد را که مستلزم ضرر بیشتر است بر می دارد، این به نظر عرفی نمی آید}.

{جواب و سؤال: فرض این است که مشهور می گویند دلیل وجوب حج مخصص لاضرر هست، ولی ما حجی که بیست میلیون خرج دارد ضرری نمی دانیم حجی هم که پنجاه میلیون خرج بگذارد ضرری نمی دانیم، چون چیزی که در مقابلش به دست می آوریم نفع عظیم است که عرف نمی گوید تو زیان کردی، ما که از اول مسیرمان را جدا کردیم، ولی مشهور که می گویند حج ضرریٌّ، حرف ما این است که خطاب وجوب حج مخصص لاضرر بود آنوقت چه جوری می خواهید بگوئید جناب آقای خویی که دلیل لاضرر حاکم است بر اطلاق وجوب حج در مواردی که مستلزم ضرر زائد هست؟}.

این مساله چون در بحث لاضرر معنون نیست در فقه معنون بوده ما مطرح کردیم، اگر مطالب بیشتری بود ان شاء الله بعد عرض می کنیم.

نکته دوم: این است که ما وفاقا للسید الصدر گفتیم نفی وجود تشریعی در جائی صحیح است که بخواهیم حکم استساغی را نفی کنیم، مثل لارهبانیة فی الاسلام برای نفی وجوب آن یا نفی جواز آن، لاطلاق فی الاسلام صحیح نیست، چون می خواهید بگوئید لاطلاق فی الاسلام أی لا یحرم، این تعبیر صحیح نیست، این نکته را قبلا اشاره کردیم ولی برخی از دوستان گفتند توضیح بیشتر بدهیم، این عرض ما ربطی به مثال لاربا بین الوالد و الولد ندارد، در لاربا بین الوالد و الولد نفی ربا به غرض نفی حرمت است، آن اشکال ندارد، چرا؟ زیرا با لاربا بین الوالد و الولد می خواهید نفی طبیعت بکنید از یک حصه به غرض نفی حرمتی که ثابت است برای آن طبیعت، طبیعت ربا حرام است، می خواهید بگوئید ربای بین پدر و پسر حرام نیست به این لسان می گوئید که لاربا بین الوالد و الولد، این اشکال ندارد، نفی حکم ثابت برای طبیعت از یک حصه به لسان نفی طبیعت، این مهم نیست که حکم ثابت بر طبیعت حرمت باشد یا وجوب باشد، آن مشکل ندارد، این که ما گفتیم نمی شود گفت لاطلاق فی الاسلام چون نمی خواهید نفی طبیعت از حصه بکنید، بلکه می خواهید نفی اصل جعل حرمت بکنید برای طلاق، اینجا است که می گوئیم برای اینکه نفی اصل جعل حرمت بکنید از طلاق لسان مناسبش لاطلاق یا لاطلاق فی الاسلام نیست، این را دقت کنید.

**اتجاه و تخریج رابع:** مرحوم شیخ انصاری نقل می کند که فاضل تونی فرموده است مفاد لاضرر نفی ضرری است که متدارک نیست، می گوید ضرری که تدارک نشود ما نداریم، نتیجه می گیرد که پس هر ضرری تدارک شده است، ما ضرر غیر متدارک نداریم یعنی اگر دیدید ضرری هست بفهمید تدارک شده است، ولذا فاضل تونی اثبات می کند ضمان را در موارد اضرار، می گوید اگر کسی اضرار بکند زیان بزند به دیگری ضامن هست و باید تدارک کند ضرر را، شبیه آنچه محقق مراغی می گفت، منتها محقق مراغی لاضرر را نهی می گرفت می گفت یحرم الاضرار غیر المتدارک.

آقای خوئی اشکال کرده اند گفته اند که این تقیید بلامقید است، ضرر مطلق است شما چرا تقیید می زنید می گوئید لاضرر غیر متدارک؟

این اشکال با تقریب فاضل تونی و محقق مراغی سازگاری ندارد، چون اصلا این بزرگان حرفشان این است که می گویند ضرر صادق نیست حقیقتا بر نقص متدارک، می گویند آقا نقص مالی که مقابلش یک نفعی است که مساوی است با آن نقص یا بیشتر است از آن، اصلا آن نقص دیگر ضرر نیست، مثال می زنند می گویند شما ده دینار به زید می دهید تا او به شما پانزده دینار بدهد آیا شما می گوئید ضرر کردم؟! نمی گوئید ضرر کردم بلکه می گوئید نفع کردم، حالا فرق نمی کند که این نفع، نفع مالی باشد یا نفع غیر مالی باشد، شما اگر فرض کنید شخصی فرزندش بیماری ای دارد برای علاج بیماری او میلیونها تومان خرج می کند و او را معالجه می کند به او بگوئید شما امسال ضرر کردید، می گوید خیلی هم نفع کردم، چند میلیون خرج کردم پسرم که مشکل جسمی داشت مشکل جسمی اش بر طرف شد، چند میلیون خرج کردم رفتم سفر سیاحتی یا سفر زیارتی، نفع گیرم آمد کی ضرر کردم، روی این حساب می گویند در تکالیف شرعیه نفع اُخروی هست، این که ضرر نیست.

بله! محقق مراغی گفته است اگر شک بکنیم که آیا این نقص مالی یا این نقص بدنی جبران می شود با یک نفع معنوی و اخروی، اصل عدم جبرانش هست، اصل این است که جبران نشده، ولی جائی که می دانیم جبران می شود که ضرر نیست، وضوء ضرری نمی دانیم جبران می شود با نفع معنوی و اُخروی، او می شود ضرر، اصل عدم جبر است، ولی در مثل حج می دانیم اگر برای حج خرج کنیم نفع معنوی عظیم گیرمان می آید و ما ضرر نکردیم، این را تامل بفرمائید تا فردا.